

فلسفه سیاسی ازلیان و بها ئیان (بخش دوم)



فاضل غیبی

برای آشنایی با فلسفه سیاسی هر گروهی باید به آن بعنوان گروهی اجتماعی نگریست. علوم اجتماعی، گروه‌های دینی را نیز نه جمعی با باورهای مشترک، بلکه مانند هر گروه اجتماعی یا سیاسی دیگری، برخوردار از «هویت فرهنگی» مشترک می‌داند.



این ویژگی باید در مورد گروه‌ها و جریان‌ات مذهبی مورد تأکید قرار گیرد، زیرا هیچ دو نفری از تصورات و باورهای یکسان در مورد مقولات دینی (مانند خدا) برخوردار نیستند. بنا براین وابستگان به هر گروه اجتماعی بیش از آنکه به باورهایی مشترک پایبند باشند، در جریان مزبور بالیده‌اند و به هویت مشترک و همبستگی ناشی از آن تکیه دارند.

در بخش نخست دیدیم که گروه کوچک «ازلیان» با رهایی از اسلام، توانستند هم نوآوری‌های سیدباب را دریابند و هم افکار برخاسته از دنیای پیشرفته را اقتباس کنند. از این راه به نخبگانی بدل شدند و تأثیری شگرف بر روند بیداری ایرانیان و نوسازی کشور گذاشتند.

شگرد موفق آنان پنهانکاری و اسلام‌نمایی بود؛ بدین دو وسیله توانستند تا بالاترین مراتب در قشر ملایان نفوذ کنند. اما مشکل

«تقیه» این بود که پس از انقلاب مشروطه، با افشای هویت نامداران ازلی، دیگر فعالیت در میان ملایان ممکن نبود. شمار شخصیت‌های ازلی در دربار نیز پس از شهریور 20 کاهش یافت. بدین سبب ایران زیر فشار «روشنفکری چپ اسلامی» چنان عقب نشست که بدین لحاظ در مقایسه با دوران مشروطه «صد سال عقب‌تر» بود. (1)

نخستین شاخص عقبماندگی آن که در دوران محمدرضاشاه، نه تنها از سوی «روشنفکران» کوششی برای پیشبرد رفرم‌های اجتماعی نمی‌شد، بلکه اقدامات مترقی (مانند افزایش حقوق زنان و برابری حقوقی هم‌شهروندان...) فرامینی دلخواه برای حفظ قدرت «دستگاه» تلقی می‌شد. زیرا که سرچشمه فکری آنها آشکار نبود و مانند کشورهای پیشرفته از توافق اجتماعی بر نمی‌خاستند.

شاخص دیگر، کوشش شاهان پهلوی برای بزرگداشت ایران باستان بود. پس از نشر کتاب دورانساز «تاریخ ایران باستان» نگارش حسن پیرنیا (نخستین نخست‌وزیر مشروطه)، در دوران رضاشاه کوشش برای بزرگداشت ایران پیش از اسلام، از جلوه‌ای پویا و سرافراز برخوردار شد. اما در دوران محمدرضاشاه چنین کوششی از سوی دربار و دولتمردانی «اسلام‌پناه»، رفته رفته به مضحک‌ای بدل گشت.

در بخش نخست اشاره شد، که تیراندازی بابیان به ناصرالدین‌شاه برای او چنان وحشت‌انگیز و ساچمه‌های بجا مانده در گردن او، چنان دردناک بود، که تا پایان عمر از هیچ چیز به اندازه لفظ بابی به خشم نمی‌آمد. (2)

دریافتیم که با رویکرد سیدباب به دربار، بابیت از ویژگی یگانه‌ای برخوردار گشت و آن پشتیبانی از حکومت سیاسی در برابر قدرت ملایان بود. با گرویدن اکثریت قاطع بابیان به بهائیت، پیشوای آنان حسین‌علی نوری «بهاء‌الله»، بر خلاف ازلیان، خط مشی سیدباب را ادامه و تکامل بخشید و همین به شکاف اصلی میان دو جناح «بابی» دامن زد. شاهد آنکه، میرزا آقاخان کرمانی از اسلامبول به عکاً نزد بهاء‌الله رفت، تا او را به پشتیبانی از «سیدجمال» فراخواند و چون پاسخ منفی گرفت، کتابی در رد بهائیت نوشت.

به هر رو، در نوشتارهای بهائی برای پشتیبانی از حکومت سیاسی دلایل بسیاری بیان شده است. بدین مضمون که قدرت حکومت ذاتاً بر پشتیبانی ملت استوار است و حکومت برای کسب و حفظ آن ناچار است

در تأمین امنیت و رفاه «رعیت» بکوشد. منفعت حکومت، در خدمت به ملت است و اگر بیداد کند، از ناآگاهی بر منافع قدرت خویش چنین می‌کند. بنابراین باید روشنگری کرد، تا حکومت اقتدار خود را نه در رفتار سرکوبگرانه، بلکه در «رعیت‌پروری» بجوید. برعکس، پاپ قدرت ملایان ذاتاً بر فقر مادی و معنوی امت استوار است و آنان برای حفظ نفوذ خود ناچار به جلوگیری از هر گام پیشرفت‌طلبانه هستند.

جاذبه دیگر بهائیان دفاع از ایرانیت در دورانی بود، که اسلام‌زدگی سراپای جامعه را درمی‌نوردید:

«... در آن زمان که سراسر ایران را ستم و ظلمت فرا گرفته بود، ما که در آن زمان در میان مردم ایران بودیم، با مشاهده این وضعیت، بسیار متأسف شدیم و تصمیم گرفتیم که با هر چه توان داریم، در جهت برطرف کردن این وضعیت، اقدام کنیم.» (عبدالباها)

بدین معنی بهائیت تنها جریانی بود که در ظلمت سلطه ملایان، می‌توانست ایراندوستانی را جلب کند، که از یکسو خاطر ایران باستان را گرامی می‌داشتند و از سوی دیگر کشور را در زیر حکومت و دربار مفلوک ناصری رو به نابودی می‌دیدند.

اما بهائیان در تنگنای شگفت و بیسابقه‌ای گرفتار بودند. هرچند از حکومت و قانونمداری پشتیبانی می‌کردند، سرکوبشان در تمامی نیم‌سد عصر ناصری در دستور کار دربار بود. از یک سو به هدف زنده کردن راستی و درستی ایرانشهری و بازیافت سرافرازی انسانی از «تقیه» ابا داشتند و از سوی دیگر، ملایان در شهر و روستا پیگیرانه در پی یافتن «بابی» بودند، تا جان‌ش را بگیرند و مالش را «حلال» کنند.

برای آنکه تصویری از «بابی‌کشی» روزمره بیابیم، به گزارشی در «خاطرات حاج سیاح» توجه کنیم:

«... در آن زمان که سراسر ایران را ستم و ظلمت فرا گرفته بود، ما که در آن زمان در میان مردم ایران بودیم، با مشاهده این وضعیت، بسیار متأسف شدیم و تصمیم گرفتیم که با هر چه توان داریم، در جهت برطرف کردن این وضعیت، اقدام کنیم.» (عبدالباها)

«... در آن زمان که سراسر ایران را ستم و ظلمت فرا گرفته بود، ما که در آن زمان در میان مردم ایران بودیم، با مشاهده این وضعیت، بسیار متأسف شدیم و تصمیم گرفتیم که با هر چه توان داریم، در جهت برطرف کردن این وضعیت، اقدام کنیم.» (عبدالباها)

«... در آن زمان که سراسر ایران را ستم و ظلمت فرا گرفته بود، ما که در آن زمان در میان مردم ایران بودیم، با مشاهده این وضعیت، بسیار متأسف شدیم و تصمیم گرفتیم که با هر چه توان داریم، در جهت برطرف کردن این وضعیت، اقدام کنیم.» (عبدالباها)

«... در آن زمان که سراسر ایران را ستم و ظلمت فرا گرفته بود، ما که در آن زمان در میان مردم ایران بودیم، با مشاهده این وضعیت، بسیار متأسف شدیم و تصمیم گرفتیم که با هر چه توان داریم، در جهت برطرف کردن این وضعیت، اقدام کنیم.» (عبدالباها)

«... در آن زمان که سراسر ایران را ستم و ظلمت فرا گرفته بود، ما که در آن زمان در میان مردم ایران بودیم، با مشاهده این وضعیت، بسیار متأسف شدیم و تصمیم گرفتیم که با هر چه توان داریم، در جهت برطرف کردن این وضعیت، اقدام کنیم.» (عبدالباها)

«... در آن زمان که سراسر ایران را ستم و ظلمت فرا گرفته بود، ما که در آن زمان در میان مردم ایران بودیم، با مشاهده این وضعیت، بسیار متأسف شدیم و تصمیم گرفتیم که با هر چه توان داریم، در جهت برطرف کردن این وضعیت، اقدام کنیم.» (عبدالباها)

«... در آن زمان که سراسر ایران را ستم و ظلمت فرا گرفته بود، ما که در آن زمان در میان مردم ایران بودیم، با مشاهده این وضعیت، بسیار متأسف شدیم و تصمیم گرفتیم که با هر چه توان داریم، در جهت برطرف کردن این وضعیت، اقدام کنیم.» (عبدالباها)

«...» (3)

تکرار چنین صحنه‌ای در شهر و روستای ایران، نشانگر بن‌بست اقلیت

« ... (بهاء الله) ... »

نمونه آنکه، زن و مرد گوناگون هستند، اما برابری حقوقی آنان باعث می‌شود، که هر دو با احساس آزادی به شکوفایی انسانی دست یابند. این برای هم اختلافات و تبعیضاتی که در آغاز این نوشتار اشاره شد، صدق می‌کند.

نمونه دیگر: وابستگان به اقلیت‌های قومی نیز زمانی به راستی پشتیبان حکومت مرکزی خواهند بود که از آزادی و برابری با دیگر اقوام برخوردار باشند. مدرنیته اروپایی با نادیده گرفتن تفاوتها توانست، «حقوق برابر شهروندی» را به موتور رقابت و پیشرفت بدل کند. درحالی‌که عدالت‌خواهی به اختلاف و برخورد اجتماعی دامن می‌زند و نیروی سازندگی جامعه را هدر می‌دهد. چنانکه در ایران، اسلام زدگی نه تنها باعث رشد نگرش‌چپ شد، بلکه این دو با سبقت‌جویی در «عدالت‌طلبی» ایران را به مفاک امروز سرنگون ساختند.

بدین معنی مبارزه برای هرگونه آزادی، از جنسی و دینی تا فرهنگی و قومی، در نهایت راه را بسوی قانونمداری، آزادی شهروندی و پیشرفت اجتماعی می‌گشاید. از اینرو مبارزه بهائیان برای کسب آزادی را، با تکیه بر تفاوت‌های خود با دیگر ادیان و بویژه با اسلام، باید مهمترین جبهه پیشرفت در تاریخ معاصر ایران دانست. زیرا همینکه آنان بزرگترین اقلیت مذهبی را تشکیل می‌دادند، محرومیتشان از حق برابر، حلقه مفقوده‌ای بود که ایران را از کشورهای پیشرفته جدا می‌ساخت.

ناآگاهی اجتماعی در ایران باعث شده است که بسیاری پافشاری بهائیان بر هویت دینی خود را نشان‌دهنده تعصب مذهبی بیابند. برای آنکه این نکته مهم روشن شود، نگاهی به صحنه تاریخی مکرری روشنگر است:

«... (از آبادی‌های بزرگ نزدیک اصفهان) ...»

... (5)

نگارند این گزارش، با وجود همدردی با کشته‌شدگان، به آنان «تصورات باطل و ابلهانه» نسبت می‌دهد. اما آیا قابل تصور است که جمعی از بهائیان ایران دربار قساوت ملایان توهم داشته باشند؟ از سوی دیگر، اگر آنان «درد مذهبی» داشتند، می‌توانستند به جای دیگری مهاجرت کنند. اما ظاهراً برای نخستین بار توانسته بودند، از حمایت «مأمور حکومت» برخوردار شوند و عزم داشتند تا پای جان از حق زندگی خود بعنوان دگران‌دیش مذهبی دفاع نمایند.

اسفا که ایرانیان پس از یک سده «عدالتخواهی» بیهوده، امروزه باید مبارز آزادخواهانه خود را در همان سطح پایینی (در حد آزادی پوشش!) به پیش ببرند که بهائیان در عهد قاجار!

حتی در دوران پهلوی نیز با آنکه برخی حقوق شهروندی تحقق یافته بود، اما ایرانیان به احساس شادی‌بخش آزادی دست نیافتند. زیرا چنانکه تئوری‌پردازانی مانند «هانا آرنه» نیز دریافته‌اند، آزادی فقط نبود فشار سیاسی و برخورداری از حقوق شهروندی نیست. بلکه آزادی واقعی همانا امکان دخالت در سپهر همگانی و شرکت در نوسازی اجتماعی و سیاسی است. تنها این سطح از آزادی به سعادت فردی و خوشبختی اجتماعی دامن می‌زند. از این نظر بهائیان که نوسازی همه‌جانبی ایران را به اعتقاد مذهبی خود بدل ساخته بودند، حتی در دوران قاجار نیز خوشبخت‌ترین قشر جامعه را تشکیل می‌دادند!

برای ملایان نیز روشن بوده و هست که آزادخواهی بهائیان به حق زندگی (چنانکه مثلاً منتظری می‌خواست) پایان نمی‌یابد و نفس وجودشان «خطرناک» است، زیرا تک تک «اعتقادات مذهبی» آنان از برابری زن و مرد تا ظهور امام غایب و از دمکراسی‌خواهی تا «ایرانیگری» پایه‌های نفوذ ملایان را درهم‌می‌شکنند.

اشاره شد که در عصر ناصری پشتیبانی بهائیان از اقتدار دولتی در

برابر نفوذ ملایان بدین می‌انجامید که با تکیه بر توانایی‌هایشان در دربار و دیوان نفوذ کنند. تا آنجا که دولت‌آبادی نوشت:

«(.....)» (6)

اما آنان، به سبب واهم شاه، تنها تا رد دوم دولتمردان امکان پیشروی داشتند. شاهد آنکه با پادشاهی مظفرالدین‌شاه به یکباره در بالاترین رده، از معیرالممالک و صنیع‌السلطنه تا موقرالدوله (حاکم بوشهر) و مویدالدوله (حاکم کاشان) بسیاری بعنوان بهائی شناخته شدند و همین باعث تهاجم همه‌جانب ملایانی شد، که پیش از این دعاگوی ناصرالدین‌شاه بودند. آنان حس می‌کردند اوضاع دگرگون شده و بدین سبب برای حفظ نفوذ خود بر دربار حاضر بودند، به هر کاری دست بزنند و این زمینه‌ای بود که باعث شد ازلیان بتوانند «دو سید» را فریب دهند.

با این وصف روشن است که بهائیان بعنوان «مفسدان عقیدتی» به هیچ وجه نمی‌توانستند در انقلاب مشروطه نقشی بازی کنند. هرچند که آنان نیز مانند ازلیان امیدوار بودند با انتخاب به «مجلس ملت» در نوسازی کشور همکاری کنند. عبدالبها به بهائیان نوشت:

«.....»
.....
.....» (7)

«فساد عقیده» دستاویزی بود، که وابستگان به هر دو جناح «بابی» را از شرکت در مجلس باز می‌داشت. هرچند که بهائیان چندان کوششی هم از خود نشان ندادند؛ بدین دلیل که انقلاب مشروطه «انقلاب» آنان نبود! بهائیان خواستار پیوند «شوکت شهریاری» با دمکراسی پارلمانی، بنا به نمونه انگلیس، بودند (8)، درحالیکه انقلاب مشروطه از آنجا که مجلس را در زیر نظارت ملایان قرار می‌داد، بر قدرت ملایان می‌افزود. بدین سبب بهائیان وقتی دیدند که ملایان در تهاجم تبلیغی بر مشروطه‌خواهان، در و دیوار پایتخت را پر از اعلامیه‌هایی کردند که مشروطه را «توطئه بهائی» قلمداد می‌نمود و این تهمت، کشتار مشروطه‌خواهان را زمینه‌سازی می‌کرد، برای حفظ جان آنان، خود را بکلی عقب کشیدند.

نیازی به تأکید نیست که دوران رضاشاه دوران مطلوب بهائیان بود. از یکسو حملات ملایان فروکشید و از سوی دیگر اصلاحات رضاشاهی از گسترش شبکه مدارس نوین تا «کشف حجاب زنان»، تحقق آرزوی دیرینه

آنان بود. فراتر از آن، بهائیان آن نیروی اجتماعی را تشکیل می دادند، که اصولاً با تکیه بر آن اصلاحات رضاشاهی ممکن گردید.

کسانی که اوضاع ایران پیش از به قدرت رسیدن سردار سپه را با دو دهه بعد مقایسه می‌کنند و از سرعت نوسازی رضاشاهی شگفت‌زده می‌شوند، نیروی اجتماعی یاد شده را در نظر نمی‌گیرند. صرف‌نظر از «کشف‌حجاب» که بدون استقبال زنان غیرمسلمان امکان موفقیت نداشت، بخش مهم نخستین آموزگاران مدارس را بهائیان تشکیل می‌دادند، بدین دلیل ساده که (صرف‌نظر از قشر ملایان) تنها «توده» باسواد کشور بودند.

کوتاه آنکه، در دوران محمدرضاشاه نیز بهائیان در همه جای دستگاه اداری کشور بجز در میان نهادهای امنیتی شاغل بودند و بر خلاف پیروان دیگر اقلیتهای مذهبی که بیشتر در بخش خصوصی فعالیت داشتند، تنها گروه بزرگ اجتماعی را تشکیل می‌دادند، که با صداقت کامل در نهادهای دولتی خدمت می‌کردند. فزونی شمار بهائیان در نهادهای دولتی برای ملایان بسیار نگران‌کننده بود. در این میان، محمدرضاشاه تصور می‌کرد، با در برابر هم قرار دادن این دو نیرو در باریک‌بیم و امید»، سیاست ماهرانه‌ای را دنبال می‌کند.

بسیاری بر بهائیان خرده گرفته‌اند که پیش از انقلاب اسلامی، از دخالت در سیاست برکنار بودند. پس از نگاهی به فلسفه سیاسی بهائیت، باید پرسید، آیا «فعالیت سیاسی» احزاب و جریان‌های گوناگون جز در جهت تضعیف حکومت سیر می‌کرد؟ و چگونه می‌توان از گروهی خواهان اقتدار حاکمیت خواست که در جهت مخالف هدف خود فعالیت کند؟

اینک پس از نگاهی کوتاه به فلسفه سیاسی و نقش دو جناح بایی (ازلی و بهائی) در دوران معاصر، می‌توان جمع بست، که بدون اندیشه و کنش این جریان، اندیشه تجدید و راهیافت نوسازی هیچگونه امکان بروز نداشت و چه بسا که ایران همچنان در اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر قاجار بسر می‌برد.

(1) علی‌میرفطروس، دیدگاه‌ها، عصرجدید، ص 83

(2) یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج 1-2، ص 112

(3) خاطرات حاج سیاح (یا دوران خوف و وحشت)، بکوشش حمید سیاح،

(4) « جمعی را امر فرمودند، که آشکارا در میان مردم تکلم نمایند. چنانچه بعضی از نفوس... بکمال قدرت و قوت و استقامت بذكر حق ناطق گشتند.» (امر و خلق، ج3، ص 477)

(5) = (2) ص322

(6) همانجا، ص316

(7) محمدرضا فشاهی، واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال، جاویدان، 157

(8) «حال آنچه در لندره امّت انگریز به آن متمسک خوب بنظر میاید چه که به نور سلطنت و مشورت امّت هر دو مزین است.» بهاءالله، مجموعه الواح، ص53